

سال سیزدهم، شماره ۳۳، تابستان ۱۳۹۰

بررسی مشروعیت دعوت از مداخله خارجی در مخاصمات داخلی: با تاکید بر رای دیوان بین المللی دادگستری در قضیه « فعالیتهای نظامی در سرزمین کنگو »

دکتر ستار عزیزی sattarazizi@yahoo.com

استادیار دانشگاه بوعلی سینا

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۲ تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۶/۱۶

چکیده

در حقوق بین الملل سنتی، اگر شورشیان می توانستند بخش مهمی از کشور را تصرف کنند، دول ثالث دیگر نباید به هیچ کدام از طرفین مخاصمه کمک می کردند و در صورتی که درگیری به سطح مخاصمه ارتقاء پیدا می کرد یعنی درجه کنترل شورشیان بر سرزمین کشور به همان سطح کنترل دولت و یا حتی فراتر از آن می رسید و این وضعیت از سوی دول خارجی شناسایی می شد، آنگاه دول ثالث می توانستند به درخواست هر یک از طرفین مخاصمه مداخله نمایند. حقوق بین الملل معاصر در پرتو مقررات منشور ملل متحد رویکردی متفاوت اتخاذ کرده است. از یک سو انستیتو حقوق بین الملل در قطعنامه سال ۱۹۷۵، هر نوع مداخله دول خارجی در مخاصمات داخلی و کمک به طرفین مخاصمه را ممنوع نمود اما از سوی دیگر دیوان بین المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه با تفکیک میان حکومت و گروه شورشی؛ حکومت را از حق دعوت دول خارجی به مداخله برخوردار دانست و کمک به گروه شورشی را مغایر مقررات حقوق بین الملل و اصل منع مداخله دانست. دیوان در قضیه « فعالیتهای نظامی در سرزمین کنگو » بار دیگر بر رویه پیشین خود تاکید نمود.

واژه های کلیدی: دعوت از مداخله خارجی، اصل منع مداخله، مخاصمات داخلی، دیوان بین المللی دادگستری، قضیه فعالیتهای نظامی در سرزمین کنگو.

مقدمه

مقاله حاضر به بررسی مشروعیت مداخله دول خارجی در مداخلات داخلی می پردازد که به تقاضای یکی از طرفین مخاصمه انجام شده است. به عبارت روشن تر این سوال مطرح می شود که آیا هر کدام از طرفین درگیر می توانند از دول خارجی تقاضای کمک نمایند یا آنکه تقاضای کمک از سوی هر کدام از طرفین نامشروع است و یا آنکه تنها دولت مرکزی می تواند از کشورهای خارجی تقاضای کمک و یاری نماید.

بنابراین مشروعیت آن دسته از مداخلات دول خارجی که تحت عنوان مداخله بشردوستانه ادعا می شود مورد بحث مقاله حاضر نیست. همچنین مواردی از مداخله که به ادعای حمایت از اتباع مقیم در خارج کشور انجام می شود نیز در حوزه مطالعه این مقاله قرار نمی گیرد. در حقیقت در این مقاله تنها به مشروعیت آن دسته از مداخلات خارجی در حقوق بین الملل پرداخته خواهد شد که میان دولت مرکزی و گروههای شورشی و یا چند گروه شورشی بر سر تصاحب قدرت، تجزیه بخشی از سرزمین و یا تحصیل خودگردانی در قسمتی از سرزمین همان دولت، جنگ و درگیری حادث می شود و دولت و یا گروه شورشی از قدرتی خارجی برای مداخله دعوت به عمل می آورد.

از سوی دیگر به مشروعیت دعوت از دولت خارجی توسط حکومت مرکزی در وضعیتهای کمتر از جنگ داخلی پرداخته نمی شود. در حقیقت عموم حقوقدانان می پذیرند که اگر در کشور تنها آشوب و یا بی نظمی روی داده و بحران به آستانه جنگ داخلی نرسیده باشد، حکومت مرکزی می تواند از دولت خارجی درخواست کمک نماید اما در موارد وقوع جنگ داخلی این سوال مطرح است که آیا یکی از طرفین جنگ (حکومت مرکزی یا گروه شورشی) حق درخواست کمک از دول خارجی جهت مداخله به نفع خود را دارند یا خیر؟

سوال مذکور با توجه به این واقعیت مطرح می شود که به نظر می رسد مقررات مربوط به مداخله در فرض جنگ داخلی در حقوق بین الملل سنتی متفاوت از مقررات حقوق بین الملل معاصر است. در حقوق بین الملل سنتی، مداخله خارجی در سطح شورش مطلقاً ممنوع بود و در سطح مخاصمه، دول خارجی می توانستند به هر یک از طرفین یاری رسانند اما رویکرد حقوق بین الملل نوین متفاوت است. انسیتو حقوق بین الملل از یک سو با تصویب قطعنامه ای در سال ۱۹۷۵، هر گونه دخالت دول خارجی در مداخلات داخلی را حتی با دعوت حکومت مرکزی ممنوع اعلام نمود. از سوی دیگر، دیوان بین المللی دادگستری در قضیه

نیکاراگوئه، حق دولت مرکزی به دعوت و درخواست کمک از دول خارجی را به رسمیت شناخت؛ در حالی که طرح چنین درخواستی از سوی نیروهای مخالف و شورشی و موافقت با آن از سوی کشورهای بیگانه را مغایر مقررات حقوق بین‌الملل از جمله اصول منع توسل به زور و منع مداخله دانست.

در فصل اول این مقاله، مشروعیت این نوع مداخله در حقوق بین‌الملل سنتی و اسناد بین‌المللی معاصر به ویژه قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد و همچنین در نظریات علمای حقوق مطالعه خواهد شد و از جمله نظریات متعارض انستیتو حقوق بین‌الملل و دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه در ارتباط با این موضوع بررسی می‌گردد و آنگاه در فصل دوم رهیافت اخیر دیوان در قضیه شکایت جمهوری دموکراتیک کنگو علیه اوگاندا مورد بررسی قرار خواهد گرفت. مطالعه این رای که در سال ۲۰۰۵ صادر شد آخرین یافته‌های دیوان از مقررات نظام حقوق بین‌الملل در این ارتباط را مشخص خواهد نمود.

فصل اول: مشروعیت مداخله دول خارجی در حقوق بین‌الملل سنتی و معاصر

ابتدا لازم است مقررات مربوط به مداخله در مختصات داخلی را در حقوق بین‌الملل سنتی بررسی نماییم و سپس به مطالعه این موضوع در حقوق بین‌الملل معاصر و در پرتو قطعنامه‌های سازمان ملل متحد و نظریات علمای حقوق خواهیم پرداخت.

گفتار اول: مشروعیت مداخله خارجی در حقوق بین‌الملل سنتی

در حقوق بین‌الملل سنتی که قبل از زمان تدوین منشور ملل متحد بر روابط میان دولت‌ها حاکم بود، حقوق و وظایف دولت‌های خارجی در برابر طرفین درگیرهای داخلی به توصیف نوع مختصه بستگی داشت و مختصات داخلی در سه گروه قرار می‌گرفتند که عبارت بودند از:

۱- ناآرامی^۱: اولین مرحله درگیری داخلی است. در این مرحله حکومت مستقر و شناسایی شده تقریباً بر کل سرزمین اعمال کنترل می‌کند. در این مرحله درگیری کاملاً یک موضوع داخلی است. بنابراین دول ثالث حق دارند به دولت شناسایی شده کمک نمایند و وظیفه دارند که به شورشیان یاری نرسانند.

۲- شورش^۱: اگر شورشیان موفق شوند که بخش مهمی از کشور را تصرف کنند، ناآرامی به سطح شورش ارتقاء پیدا می‌کند. در این صورت دول ثالث نباید به هیچ کدام از طرفین کمک نمایند زیرا کمک آنها ممکن است بر نتیجه جنگ اثرگذار باشد.

۳-مخاصمه^۲: اگر جنگ ادامه یابد و درجه کنترل شورشیان بر سرزمین به همان سطح و میزان کنترل حکومت برسد و یا حتی از آن فراتر رود، آنگاه از درگیری با عنوان مخصوصه یاد می‌شود. در این صورت دولتهای خارجی می‌توانند طرفین مخصوصه را به عنوان «طرف متخاصم»^۳ شناسایی کنند. اگر این وضعیت شناسایی شود، پذیرش دعوت به مداخله یا پیشنهاد یاری‌رسانی به هر دو طرف مخصوصه (حکومت و یا گروه متخاصم) معتبر و قانونی خواهد بود (Le mon, 2003, pp.746-748).

گفتار دوم: مشروعیت مداخله خارجی در حقوق بین‌الملل معاصر

منشور ملل متحد در خصوص مشروعیت کاربرد زور در گستره‌ی داخلی دولتها (چه از سوی حکومت قانونی یا گروه شورشی) ساکت است و حکمی در این مورد ندارد. در واقع بند ۴ ماده ۲ منشور تهدید یا استفاده از زور را در روابط بین دولتها ممنوع اعلام کرده و در موردی که استفاده از زور تنها داخل در قلمرو داخلی دولت رخ دهد، فاقد حکم است. این ماده چنین مقرر می‌دارد:

«کلیه اعضاء در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مابینت داشته باشد خودداری خواهند نمود».

از ظاهر بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد چنین استفاده می‌شود که این مقرر، مانع اقدام شورشیان در انجام حملات نظامی علیه حکومت مرکزی نخواهد شد و در عوض دولت مرکزی نیز می‌تواند به سرکوب شورشیان اقدام نماید. به عبارت دیگر دولت مرکزی حق دارد که از خود در برابر حملات نظامی گروه شورشی حفاظت نماید و از سوی دیگر در منشور ملل متحد ماده‌ای دیده نمی‌شود که توسل شورشیان به اقدامات نظامی علیه حکومت مرکزی را ممنوع بداند.

1. Insurgency
2. Belligerency
3. Belligerent

سوالی که مطرح می‌شود آن است که آیا دولتهای خارجی نیز از مداخله در یک شورش و یا مداخله داخلی منع شده‌اند و یا آنکه می‌توانند به دعوت یکی از طرفین مداخله و یا هر دوی آنها در درگیری داخلی دخالت نمایند؟ در حقیقت باید دید که آیا حقوق بین‌الملل نوین به صورت عام و منشور ملل متحد به صورت خاص، مقررات حقوق سنتی را در این ارتباط تغییر داده‌اند یا خیر؟

نظر به اینکه در مقاله‌ی حاضر مشروعیت مداخله دولت خارجی در مداخلات داخلی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد چه آنکه هم در حقوق بین‌الملل سنتی و هم در حقوق بین‌الملل نوین، دعوت به مداخله دولت خارجی از سوی حکومت مستقر در موارد آشوب و ناآرامی‌های داخلی ممنوع نیست و در این مورد اجماع وجود دارد؛ (The Draft Report Commission.p.18 of The 10th) لذا لازم است در ابتدا مداخله داخلی تعریف گردد.

۱. تعریف مداخله داخلی

در حقوق بین‌الملل نوین، مفاهیم ناآرامی، شورش و مداخله جای خود را به مفاهیم نوینی داده‌اند که در کنوانسیونهای چهارگانه ژنو و پروتکل‌های الحاقی از آنها سخن به میان آمده است. همچنانکه گفته شد در مقاله حاضر به بررسی مداخله خارجی در مداخلات داخلی پرداخته می‌شود و مداخله در سطح تنش، آشوب و بحرانهای داخلی مد نظر نیست. در اسناد بین‌المللی و نظریات علمای حقوق تعاریف مختلفی از مداخله داخلی ارائه شده است. در برخی اسناد، مداخلات داخلی به نحوی موسع و در برخی دیگر به گونه‌ای مضیق تعریف شده‌اند.

ماده ۱ پروتکل دوم الحاقی ۱۹۷۷ به کنوانسیونهای چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ تعریفی مضیق و محدود از مداخلات داخلی ارائه داده است. معیارهایی که در پروتکل دوم الحاقی در توصیف مداخلات داخلی مورد استفاده قرار گرفته است عبارتند از:

۱- تسلط شورشیان بر بخشی از سرزمین به نحوی که توانایی اجرای عملیات نظامی داشته و قادر به اجرای پروتکل باشند.

۲- وجود سازماندهی نیروها و داشتن فرماندهی مسوول.

بنابراین در پروتکل دوم الحاقی از معیاری عینی در تعریف مداخله استفاده شده است به این معنا که طرفین درگیری می‌بایست کم و بیش سازمان یافته بوده و مداخله‌ای آشکار میان

آنها در جریان باشد. (Ibid, p.243). در این تعریف آستانه ای پذیرفته شده است که بالاتر از معیار مقبول در ماده ۳ مشترک کنوانسیونهای ژنو می باشد.

لازم به ذکر است که دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق در رای مورخ ۲ اکتبر ۱۹۹۵ تعریفی جدید از مخاصمات داخلی ارائه کرد. «به عقیده دادگاه، یک مخاصمه مسلحانه داخلی واقع می‌شود، هر زمان که یک "مخاصمه مسلحانه طولانی" میان نیروهای حکومت و گروههای مسلح سازمان یافته یا بین خود این گروهها در قلمروی دولت استمرار بیابد» (Tadic Case, para.70). بنابراین بنا بر رهیافت دادگاه بین‌المللی یوگسلاوی جهت تحقق مخاصمه داخلی وجود دو شرط ذیل لازم است:

۱-مخاصمه مسلحانه طولانی مدت

۲-مخاصمه مسلحانه میان دو یا چند گروه مسلح (ممتاز و رنجبریان، ۱۳۸۴، ۸۹).

در هر حال، ناآرامی‌های داخلی که اقداماتی پراکنده و موردی باشند به عنوان مخاصمه توصیف نخواهند شد هر چند حکومت جهت اعاده نظم و قانون مجبور شود که به پلیس و یا حتی واحدهای مسلح نظامی متوسل شود. در تفسیر مصوب کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، تنشها و ناآرامی‌های داخلی^۱ چنین تعریف شده‌اند:

«مفهوم ناآرامی و تنشهای داخلی را می‌توان با ارائه فهرستی از برخی وضعیتها که حصری نیستند توضیح داد که این موارد عبارتند از: اغتشاش^۲ مانند تظاهرات بدون هماهنگی اولیه؛ اقدامات خشونتبار انفرادی و پراکنده‌ای که در برابر عملیاتیهای نظامی نیروها و گروههای مسلح انجام می‌شوند؛ دیگر اقدامات دارای ماهیت مشابه از جمله و بویژه بازداشت گسترده مردم به خاطر رفتار و عقایدشان» (ICRC Commentary, No.4451).

در اجلاس اول کنفرانس کارشناسان دولتها در سال ۱۹۷۰ نیز ناآرامی‌های داخلی چنین تعریف شده است:

«ناآرامی داخلی شامل وضعیتهایی می‌شود که با عنوان مخاصمه مسلحانه داخلی توصیف نمی‌شوند اما برخوردی در آن کشور مشاهده می‌شود که واجد نوعی شدت و تداوم بوده و دربردارنده اقدامات خشونتبار است. نا آرامی می‌تواند اشکال متفاوتی داشته باشد که از سلسله اقدامات خودانگیخته انقلابی تا کشمکش میان گروههای کم و بیش سازمان یافته از یک سو و مقامات صاحب قدرت از سوی دیگر را در بر می‌گیرد. در این وضعیتهای که لزوماً به کشمکش

1. disturbance

2. riots

آشکار منجر نمی‌شود، مقامات صاحب قدرت جهت اعده نظم می‌توانند از نیروی پلیس و یا حتی نیروهای مسلح به صورت گسترده استفاده نمایند. در این مورد، تعداد زیاد قربانیان، اعمال حداقل قواعد بشر دوستانه را ضروری می‌سازد.

تنش داخلی در فرضی روی می‌دهد که «بویژه در کشور بحران جدی (سیاسی، مذهبی، نژادی، اقتصادی و غیره) وجود دارد. تنش همچنین شامل پیامدها و عواقب مخاصمه مسلحانه یا ناآرامی‌های داخلی نیز می‌شود. تنش داخلی واجد یک یا چند خصیصه‌ی ذیل خواهد بود:

بازداشت‌های گسترده

تعداد زیاد زندانیان سیاسی

وجود محتمل بدرفتاری یا شرایط غیر انسانی بازداشت

تعلیق تضمینات بنیادین قضایی، خواه تعلیق مذکور متعاقب اعلام وضعیت اضطراری روی دهد و یا صرفاً یک واقعیت عملی باشد.

ادعای ناپدید شدن‌های اجباری (Ibid, no.4476).

در نتیجه گیری کمیته بین‌المللی صلیب سرخ چنین آمده است:

«وقتی که دولتی از نیروی مسلح برای حفظ نظم استفاده می‌کند شاهد ناآرامی داخلی هستیم بدون آنکه مخاصمه مسلحانه وجود داشته باشد؛ هنگامی نیز که از زور به عنوان اقدامی پیشگیرانه جهت حفظ رعایت نظم و قانون استفاده می‌شود شاهد تنش داخلی هستیم بدون آنکه ناآرامی داخلی وجود داشته باشد».

بنابراین از نظر میزان شدت درگیریها و سازماندهی نیروهای متخاصم، درگیریهای داخلی به ترتیب چنین تقسیم می‌شوند:

الف: تنش

ب: ناآرامی

ج: مخاصمه

از سوی دیگر تعریفی که از سوی انستیتو حقوق بین‌الملل ارائه شده است با تکیه بر معیار ذهنی و توسل به عامل نیت، جنگ داخلی را به عنوان وضعیتی تعریف می‌کند:

«که مخالفت میان دولت مستقر و یک یا چند جنبش شورشی وجود دارد که هدف شورشیان، سرنگونی حکومت یا نظام سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی حاکم بر آن کشور و یا

تحصیل جدایی یا خودگردانی برای بخشی از سرزمین آن دولت می‌باشد». (Commission (the Draft Report of the 10th, P.243

از مفاد قطعنامه انستیتو چنین برمی‌آید که درگیری داخلی دارای دو ویژگی است : سطح بالایی از فعالیتهای نظامی در کشور روی داده است. مخالفان دارای نیت سرنگونی حکومت هستند (Ibid, p.257).

بنابراین به نظر می‌رسد که تعریف انستیتو حقوق بین‌الملل موسعتر از تعریف پروتکل دوم الحاقی بوده و به تعریف دادگاه کیفری یوگسلاوی نزدیکتر است چه آنکه در تعریف این دادگاه، نیازی به وجود سازماندهی و درگیری آشکار میان دولت مرکزی و گروه شورشی نیست اما سطح درگیری و منازعه فراتر از موارد تنش و ناآرامی‌های داخلی می‌باشد. روشن است که دولتها، تدوین کنندگان پروتکل دوم الحاقی دولتها هستند و آنها برای حفظ حاکمیت خود بر آن بوده‌اند تا با تعیین شرایطی سخت، امکان توصیف هر نوع تنش و درگیری را به عنوان مخاصمه داخلی- که تحت پوشش مقررات پروتکل باشد- از میان بردارند چه آنکه دولتها در پذیرش وجود مخاصمه و تسری مقررات حقوق مخاصمات مسلحانه به گروه شورشی معارض اکراه دارند و برخورداری شورشیان از امتیازات و مقررات پروتکل الحاقی را تنها در مواردی خواهند پذیرفت که آستانه درگیری و مخاصمه بالا باشد. از سوی دیگر تدوین کنندگان قطعنامه انستیتو، حقوقدانانی هستند که در یک انجمن غیردولتی حضور دارند و هدف آنها از تدوین قطعنامه مذکور نیز به کلی متفاوت از پروتکل دوم الحاقی بوده است چه آنکه در قطعنامه اخیر تلاش شده تا وضعیتی تعریف شود که در آن دول خارجی امکان کمک رسانی به هیچ کدام از طرفهای مخاصمه از جمله شورشیان را نداشته باشند.

همانگونه که گفته شد، اگر در کشوری تنش و ناآرامی داخلی وجود داشته و سطح بحران به مخاصمه داخلی نرسیده باشد همگان در پذیرش مداخله دولت خارجی که با دعوت حکومت مستقر و قانونی صورت پذیرفته است، اجماع نظر دارند. تفاوت آنجاست که در کشوری مخاصمه داخلی روی دهد. در فرض اخیر، تدوین کنندگان قطعنامه ۱۹۷۵ انستیتو حقوق بین‌الملل بر آن بودند که مداخله خارجی به صورت مطلق، غیرقانونی محسوب گردد اما رویه دیوان بین‌المللی دادگستری بر آن قرار دارد که مداخله به نفع دولت مستقر و قانونی، مشروع خواهد بود. در اینجا نظرات مذکور توضیح داده می‌شود:

۱-۱. عدم مشروعیت مطلق مداخله در مخاصمات داخلی

همچنانکه گفته شد در ماده ۲ قطعنامه انستیتو حقوق بین‌الملل، مداخله دول خارجی در مخاصمات داخلی ممنوع شده و ماده ۳ تنها اعطای کمکهای بشر دوستانه را از ممنوعیت گفته شده مستثنی کرده است. به عبارت دیگر، دولتهای خارجی حق ندارند به نفع هیچ کدام از طرفین مخاصمه، مداخله نمایند و به آنان یاری رسانند. گروهی از حقوقدانان نیز معتقدند که اگر سطح آشوب و درگیری به مخاصمه داخلی برسد، هیچ کدام از طرفین مخاصمه و از جمله حکومت مرکزی نیز نمیتوانند از دولت خارجی تقاضای کمک و مداخله نمایند (Lumsden, 2003, p. 802). در تایید این دیدگاه گفته شده است: «طبیعی است که مداخله با دعوت قبلی نمی تواند غیر قانونی باشد اما در کشورهایی که جنگ داخلی روی داده و کنترل بر سرزمین میان طرفهای درگیر تقسیم شده است به نظر می رسد که هر نوع کمک یا مداخله ممنوع است» (Gray, 2008, p. 81). گروهی از حقوقدانان نیز بدون آنکه به صراحت به ممنوعیت مداخله با دعوت از دولت خارجی در مخاصمه داخلی اشاره داشته باشند، معتقدند که پذیرش هر نوع دخالت خارجی در مخاصمات داخلی ممکن است به توسعه و گسترش دامنه‌ی جنگ بیانجامد. از این رو بهتر است که هیچ کدام از طرفین مخاصمه از حق دعوت به مداخله خارجی برخوردار نباشند. (والاس، ۱۳۸۷، ۳۵۰).

در سوی مقابل، حقوقدانانی چون برونوسیمما معتقدند که نمی توان به قاطعیت قطعنامه انستیتو را جزو حقوق موجود دانست^۱. لازم به ذکر است که قطعنامه انستیتو با رای اکثریت حقوقدانان حاضر در جلسه به تصویب رسید و گروهی از حقوقدانان نیز با تصویب قطعنامه مخالف بودند (این قطعنامه با ۱۶ رای موافق در برابر ۶ رای مخالف و ۱۶ رای ممتنع به تایید رسید).

حقوقدان دیگری نیز با پذیرش این واقعیت که قطعنامه مذکور را باید بیان حقوق آتی^۲ دانست معتقد است که مفاد قطعنامه «هر چند به روشنی تمام جزئیات حقوق موجود را در این ارتباط بیان نمی کند اما تفسیر قانع کننده‌ای از قاعده کلی ممنوعیت منع مداخله به دست می دهد و می تواند بر رویه دولتها اثرگذار باشد». (Schachter, 1984, p. 1620).

در حقیقت رهیافت طرفداران قطعنامه انستیتو دال بر ممنوعیت مطلق مداخله دول خارجی بر این اساس توجیه می گردد که دخالت هر دولت خارجی در کشمکش داخلی در کشور دیگر

1. de lege lata

2. de lege frenda

ممکن است سطح درگیری را به مخاصمه واقعی بین‌المللی افزایش دهد و همچنین ممکن است دولتها از حق ارائه کمک به دولت سوءاستفاده نمایند و در این میان، نقش سازمان ملل متحد مختل شود. (Commission.pp.231-232 The Draft Report of The 10th)

کماآنکه تاکنون بسیاری از مداخلات انجام شده در کشورهای خارجی به بهانه‌ی دعوت دولت مستقر و قانونی توجیه شده است. لازم به ذکر است که قطعنامه انستیتو حقوق بین‌الملل در زمانی تصویب شد که تجربه تلخ جنگ ویتنام و آثار مخرب آن هنوز بر فضای سیاسی و حقوقی جامعه بین‌المللی حاکم بود، جنگی که طرفین درگیر در خصوص ماهیت آن مخاصمه اختلاف نظر داشتند. از یک سو ایالات متحده آمریکا و ویتنام جنوبی مدعی بودند که جنگ مذکور یک جنگ بین‌دولتی است و با تهاجم و حمله ویتنام شمالی به جنوبی آغاز شده است. در نتیجه مداخله ایالات متحده در چهارچوب دفاع مشروع دسته جمعی صورت گرفته است. از سوی دیگر ویتنام شمالی مدعی بود که مخاصمه از نوع استعمارزدایی است و مردم کل ویتنام (ویتنام شمالی و جنوبی) در برابر تداوم حاکمیت استعماری به مبارزه برخاسته‌اند. بدیهی است اگر استدلال اول صحیح باشد؛ ماده ۵۱ منشور ملل متحد بر آن مخاصمه قابل اعمال است اما اگر نظر دوم درست باشد؛ جنگ از نوع مبارزات استعمارزدایی است که مداخله دول ثالث در آن ممنوع می‌باشد. شورای امنیت نتوانست وارد توصیف منازعه مزبور شود و اختلاف نظر میان دولتها در توصیف نوع مخاصمه کماکان باقی ماند. (P.82, 2008, Gray).

لازم به ذکر است که انستیتو حقوق بین‌الملل در سال ۱۹۹۹ و در اجلاس خود در برلین بار دیگر به صورت غیرمستقیم به اصل منع مداخله اشاره نمود و قطعنامه ۱۹۷۵ را تایید نمود. از جمله دلایلی که مخالفان پذیرش مداخله خارجی در مخاصمات داخلی بدان استناد می‌کنند می‌توان به دو دلیل ذیل اشاره نمود:

الف: اگر حکومتی طی یک معاهده به دولتی خارجی اجازه دهد تا در آن کشور مداخله نماید، آن معاهده به دلیل مغایرت با ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد فاقد اعتبار خواهد بود چه آنکه بر اساس بند ۴ ماده ۲ منشور هر نوع تهدید یا توسل به زور در کشور دیگر مطلقاً ممنوع است. (Commission.p.252 The Draft Report of The 10th)

ب: اعطای مجوز به دولت خارجی از سوی دولت مستقر با ماهیت امره برخی قواعد حقوق بین‌الملل مثل حق تعیین سرنوشت و منع مداخله و توسل به زور مغایرت دارد.

(1984, Schachter, 1620-46). گفته می‌شود که این مداخلات «به لحاظ اینکه هدفشان غالباً حفظ حکومت موجود است که مردم با آن مخالفند، برخلاف اصل حق ملتها در تعیین سرنوشت خود می‌باشد» (صفایی، ۱۳۶۷، ۲۷).

لازم به ذکر است که در « بیانیه تقویت موثر نمودن اصل اجتناب از تهدید یا استفاده از زور در روابط بین‌المللی»، دولتها از ارائه کمک نظامی در موارد سرکوب فعالیت‌های ناشی از اعمال حق تعیین سرنوشت که به تایید مجمع عمومی رسیده باشد منع شده‌اند. (General Assembly Resolution A/RES/42/22).

اما نظر به این واقعیت که در رابطه با مفهوم و محتوای حق تعیین سرنوشت اختلاف نظر وجود دارد و این ابهام در حقوق بین‌الملل هنوز باقی است که چه گروهی از مردم می‌توانند از حق تعیین سرنوشت خارجی برخوردار شوند، لذا اصل مذکور نمی‌تواند به وضوح و روشنی اعمال گردد. اما در مواردی، به نظر می‌رسد که ملهم از قطعنامه مذکور، از اصل حق تعیین سرنوشت بتوان جهت ممنوع تلقی نمودن دخالت خارجی حتی با دعوت دولت مرکزی استفاده نمود. از جمله در فرضی که مردم ساکن در سرزمینی مستعمره- که وضعیت استعماری آن از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد شناسایی شده باشد- برای کسب حق تعیین سرنوشت مبارزه نمایند و دولت استمارگر با کمک گرفتن از نیروی خارجی درصدد جلوگیری از تحقق حق مذکور برآید.

همچنین این استدلال که دعوت از مداخله دولت خارجی با رعایت قاعده آمره منع مداخله و توسل به زور مغایرت دارد نیز نمی‌تواند درست باشد. چه آنکه هر چند در تفسیر ماده ۲۶ طرح مسولیت بین‌المللی دولت چنین آمده است: «هیچ دولتی نمی‌تواند از طریق انعقاد معاهده یا به روشی دیگر، دولت دیگری را از تعهد به رعایت یک قاعده آمره همچون منع ژنوسید یا شکنجه مبری کند» اما کمیسیون اضافه می‌کند «در اعمال برخی قواعد آمره، رضایت دولتی خاص می‌تواند موثر باشد برای مثال یک دولت می‌تواند به صورتی معتبر به حضور نظامیان خارجی در سرزمین خود رضایت دهد.» (ILC Report, 2001,p.209).

۲-۱. پذیرش مداخله خارجی در صورت دعوت و تقاضای حکومت مستقر

به نظر می‌رسد که مفاد قطعنامه‌های مجمع عمومی، شورای امنیت سازمان ملل متحد و طرح مسولیت بین‌المللی دولتها مصوب سال ۲۰۰۱ و همچنین رهیافت دیوان بین‌المللی دادگستری

در قضیه نیکاراگوئه مغایر رویکرد انستیتو حقوق بین‌الملل و مقررات حقوق بین‌الملل سستی می‌باشد (Le Mon, p.750).

در اینجا ابتدا به قطعنامه‌های ارکان مختلف سازمان ملل متحد بویژه مجمع عمومی اشاره خواهیم نمود.

الف: قطعنامه تعریف تجاوز: در ماده ۳ این قطعنامه چنین آمده است: «استفاده از نیروی مسلح واقع در کشور دیگر که با توافق کشور پذیرنده در آن سرزمین حضور دارند، و یا برخلاف شروط مقرر در آن موافقتنامه عمل نموده و یا پس از خاتمه توافق به حضور خود در آن سرزمین ادامه دهند». (GA Resolution A/RES/3314 (XXV)).

این بند به روشنی نشان می‌دهد که حضور نیروهای خارجی در سرزمین یک دولت اگر با اجازه و رضایت دولت میزبان باشد ممنوع نیست. شورای امنیت نیز در مقدمه قطعنامه ۳۸۷ (مصوب سال ۱۹۷۶) و در محکومیت تجاوز آفریقای جنوبی به آنگولا به «حق ذاتی و مشروع هر دولت اشاره دارد که در اعمال حاکمیت خود از دولت یا گروهی از دولتهای دیگر تقاضای کمک نماید». همچنین این شورا در قطعنامه شماره ۱۳۴۳ (سال ۲۰۰۱) دخالت لیبریا در سیرالئون را محکوم نمود و از آن دولت خواست که فوراً به حمایت خود از نیروهای RUF (گروه مخالف دولت سیرالئون) و دیگر گروههای شورشی پایان دهد و نیز از لیبریا درخواست نمود که اعضای RUF را از کشورش اخراج نموده و کمکهای نظامی و مالی خود به آن گروه از جمله انتقال اسلحه و آموزش نظامی را متوقف کند. شورا به جهت عدم رعایت این دستورات به موجب ماده ۴۱ منشور ملل متحد، سلسله مجازاتهایی علیه دولت لیبریا و برخی از مقامات آن دولت وضع نمود.

ب: «بیانیه غیرقابل قبول بودن مداخله و دخالت در امور داخلی دولتها» نیز با این عبارت به صراحت از قانونی بودن مداخله دولت خارجی با رضایت دولت میزبان سخن می‌گوید: «وظیفه هر دولت در خودداری از هر نوع فعالیت اقتصادی، سیاسی یا نظامی در سرزمین دولت دیگر بدون اجازه او».

همچنین کمیسیون حقوق بین‌الملل در تفسیر ماده ۲۹ طرح مسوولیت بین‌المللی دولتها نظر مشابهی را بیان می‌دارد: «به عنوان مثال، روشن است که ورود سربازان خارجی به سرزمین یک دولت که معمولاً نقض جدی حاکمیت آن دولت و در حقیقت اغلب تجاوز محسوب می‌شود،

اگر با درخواست و یا رضایت آن دولت صورت گرفته باشد، دیگر نباید تجاوز توصیف گردد و آن عمل کاملاً مشروع تلقی خواهد شد»

(<http://www.Icil.cam.ac.uk/Media/ILCSR/rft/Sr29.rtf>).

کمیسیون اضافه می‌کند:

«رضایت یا درخواست حکومت یک دولت که حاکمیت آن در فقدان چنین رضایت یا درخواستی نقض می‌گردد نیز به عنوان توجیهی برای ارسال سربازان به سرزمین دولت دیگر به منظور یاری رساندن به آن دولت در سرکوب ناآرامی های داخلی، انقلاب و یا شورش تلقی می‌گردد. از این توجیه اخیراً در بسیاری از موارد از جمله در قضایای مطروحه نزد شورای امنیت یا مجمع عمومی استفاده شده است.»

در رویه دولتها نیز موارد زیادی از این نوع مداخلات برای سرکوب شورشها و ناآرامی های داخلی که با دعوت حکومت مرکزی انجام شده است دیده می‌شود و ادعا می‌شود که رویه دولتها نیز در حال حاضر آشکارا در مغایرت با پذیرش این دیدگاه است. (Simma, 1995, p.117).

بنابراین مداخله دولت خارجی اگر مسبوق به دعوت دولت قانونی باشد از مشروعیت برخوردار است اما اگر مداخله با دعوت نیروهای مخالف و اپوزیسیون انجام شود قابل قبول نیست. عموماً این قاعده پذیرفته شده است که نیروهای شورشی از حقی معادل با دولت در دریافت کمکهای خارجی برخوردار نخواهند شد (Wippman, 1996, p.440). به عبارت دیگر دولت خارجی در صورت درخواست حکومت مرکزی می‌تواند به ارسال کمکهای مختلف و از جمله انجام اقدامات نظامی مبادرت نماید. اما اعطای کمک به شورشیان مخالف قواعد حقوق بین‌الملل است (Doswald- Beck, 1985, p.189). در واقع، هر چند برخی از حقوقدانان معتقدند که پس از جنگ جهانی دوم موارد زیادی از مداخلات به نفع گروههای مخالف دیده شده است و از این رو اصل ممنوعیت مداخله به نفع گروههای مخالف را به چالش کشیده اند (Mullerson, 1989, p.494; Weisburd, 1997, p.179) اما رویه دولتها نشان می‌دهد که دولتهای مداخله گر عموماً مدعی وجود حق قانونی جهت کمک رسانی به گروه شورشی نبوده اند و این مداخلات معمولاً به صورت آشکار انجام نشده و اعطای هر گونه کمک اصولاً انکار شده و یا در مواردی که دولت مداخله گر وجود مداخله را پذیرفته ؛ گروه مربوط را به عنوان دولت قانونی شناسایی کرده و دخالت خود را به جهت

اجابت دعوت دولت قانونی توجیه کرده است. (Gray, p.105). مثلاً ایالات متحده هر چند در زمان جنگ سرد از گروههای مخالف در کشورهای آنگولا، کامبوج، افغانستان و نیکاراگوئه حمایت می نمود اما کمکهایش به صورت مداخله آشکار قهرآمیز انجام نمی شد. این مداخلات هر چند در زمان ریگان و بنابر دکترین او جهت محدود نمودن نفوذ سوسیالیسم صورت می گرفت اما هیچ گاه در جامه‌ی استدلال حقوقی بیان نشد و در تمام موارد بنا به استدلالاتی همچون دفاع مشروع توجیه می شد.

حال این سوال مطرح می شود که آیا هر نوع مداخله خارجی ممنوع است و یا آنکه باید مداخله مذکور به سطح و آستانه‌ی مشخصی رسیده باشد تا بتوان آنرا در محدوده ممنوعیت مقرر در مقررات حقوق بین الملل قرار داد.

۲. مفهوم و نوع مداخله

واژه مداخله آنچنان مبهم، رهن، بحث برانگیز و محل اختلاف است که هیچ تعریف کاملاً پذیرفته شده‌ای از آن در نظام حقوق بین الملل وجود ندارد. (The Draft Report of The Commission.p.236 10th).

اپنهایم مداخله را چنین تعریف می کند :

«مداخله به هر نوع دخالت خودسرانه‌ی یک دولت در امور دولت دیگر گفته می شود که به منظور حفظ یا تغییر عملی شرایط و اوضاع و احوال انجام می شود». (Jenings and Watts, 1992, p.430).

بنابراین در تعریف "دخالت غیر قانونی" در امور داخلی کشورهای دیگر چند عنصر وجود دارد. اولاً «دخالت مجرمانه به معنای انجام عملی به منظور اعمال فشار بر کشوری دیگر و دخالت در سرنوشت داخلی و سیاست خارجی آن کشور می باشد» (شفیعی، ۱۳۷۵، ۴۱۴). ثانیاً مداخله همواره یا با اعمال زور واقع می شود یا با توسل به وسایل فشار سیاسی یا اقتصادی که دیوان بین المللی دادگستری از آن با عنوان اجبار تعبیر کرده است (صفایی، ۱۳۶۷، ۱۰) ثالثاً تنها برخی موضوعات اساساً در قلمرو صلاحیت داخلی کشورها قرار دارند و عموماً این اعتقاد وجود دارد که سیاست حقوق بشری دولتها و رفتاری که آنها در این زمینه در کشورشان با اتباع خودشان دارند، جزء امور داخلی کشورها و در صلاحیت انحصاری آنها تلقی نمی شوند (شفیعی، پیشین، ۴۱۵).

با جمع عناصر فوق الذکر می‌توان گفت که مداخله‌ای در امور داخلی یا خارجی دولتی صورت گرفته است. با توجه به توضیحات فوق الذکر، اگر دولتهای خارجی به هر یک از طرفین مخاصمه (دولت مرکزی یا گروه شورشی) توصیه نمایند که مقررات حقوق بشردوستانه را رعایت نمایند و در این ارتباط به آنها تذکر دهند، مرتکب هیچ عمل غیر قانونی نشده‌اند چه آنکه توصیه‌ی مزبور اساساً مداخله محسوب نمی‌شود خواه یکی از طرفین مخاصمه از دولت خارجی چنین تقاضایی کرده یا نکرده باشد. همچنین «کمک انسان دوستانه نمی‌تواند به منزله مداخله غیر قانونی محسوب گردد» (ICJ Reports (1986) 14 at paras.245). با این وجود، دولتها مجاز نیستند حتی در موضوعاتی که اساساً در قلمرو صلاحیت داخلی دیگر کشورها قرار ندارد نیز به صورت قهرآمیز مداخله نمایند. بر همین اساس است که دیوان بین المللی دادگستری استفاده از زور در جهت حمایت از حقوق بشر را مغایر مقررات حقوق بین الملل دانست:

«هر چند که دولت ایالات متحده آمریکا احتمالاً می‌تواند در دیدگاه و نظر خویش چگونگی رعایت و احترام حقوق بشر در نیکاراگوئه را مورد قضاوت و سنجش قرار دهد، اما در هر صورت کاربرد زور روش مناسبی برای بازرسی و پاسداری از حقوق بشر نیست».
(Ibid, paras.134-35).

ابزار مورد استفاده جهت مداخله طیفی از اقدامات را در بر می‌گیرد که حتی می‌تواند از برنامه‌های کمکهای مشروط مالی که از سوی نهادهای مالی مهم بین‌المللی به دولتها اعطا می‌شود، و دریافت کننده احساس می‌کند که هیچ انتخابی غیر از قبول آن ندارد؛ شروع شده و تا استفاده از نیروی نظامی را دربر گیرد اما عموماً گفته می‌شود که هر نوع عمل اجباری غیرقانونی مانند انواع مجازاتها یا تهدید به مجازاتها، سیاسی، اقتصادی، محاصره، تهدیدهای دیپلماتیک و نظامی و تعقیب کیفی بین‌المللی تحت این عنوان قرار می‌گیرد (The Draft Commission.p.236 Report of The 10th).

قطعنامه‌های ۲۶۲۵ و ۲۱۳۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، محدوده مداخله را چنین تعریف کرده است:

«دخالت نظامی و دیگر اشکال دخالت یا تهدید علیه دولت یا علیه اجزاء سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن دولت همچنین استفاده از هر نوع اقدام اقتصادی، سیاسی یا دیگر اشکال اقدامات به منظور آنکه دولت دیگر را مجبور نماید که تحت انقیاد قرار گیرد و یا امتیازاتی از هر نوع از

دولت مزبور کسب نماید و النهایه اقداماتی که سازماندهی، یاری رسانی، تحریک، کمک مالی، تشویق و یا تحمل فعالیتهای خرابکارانه، تروریستی یا نظامی تلقی می‌گردد و به منظور براندازی مسلحانه حکومتی خارجی انجام می‌شود و یا دخالت در جنگ داخلی کشور دیگر، مداخله محسوب می‌گردد». (Resolution A/RES/2131 (XX) and A/RES/2625 (XXV)).

لازم به ذکر است که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه و همچنین در قضیه اقدامات مسلحانه در سرزمین کنگو تایید نمود که مقررات بیانیه روابط دوستانه، بیان‌کننده حقوق بین‌الملل عرفی است (ICJ Reports (1986) 14 at para191; ICJ Reports (2005) 168 at para162).

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه اصل منع مداخله را چنین توصیف کرده است:

«این اصل تمام دولتها یا گروههایی از دولتها را از مداخله مستقیم یا غیرمستقیم در امور داخلی یا خارجی دیگر کشورها منع می‌کند. مداخله ممنوعه باید راجع به موضوعاتی باشد که هر دولتی به دلیل اصل حاکمیت اجازه دارد آزادانه در آن مورد تصمیم بگیرد. از جمله‌ی آن موارد، انتخاب سیستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تدوین سیاست خارجی می‌باشد. مداخله هنگامی غیرقانونی است که درباره‌ی انتخاب این امور که باید آزادانه بماند، وسایل اجبار به کار رود. عنصر اجبار که از عناصر تشکیل دهنده مداخله ممنوعه و حتی جوهر آن است، خصوصاً در مورد مداخله با اعمال زور آشکار است اعم از اینکه به صورت مداخله مستقیم نظامی یا به شکل غیر مستقیم و پشتیبانی از فعالیتهای مسلحانه براندازی و تروریستی در کشور دیگر انجام شود. قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی هر کمک از این نوع را در حکم استفاده از زور می‌داند. بنابراین اقدامات مذکور هم در پرتو اصل منع توسل به زور و هم با توجه به اصل منع مداخله ممنوع خواهد بود» (Ibid, para.205).

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه اعلام داشت که هر دولتی می‌تواند از کشورهای خارجی درخواست کمک نماید اما دول ثالث نمی‌توانند از نیروهای مخالف برای سرنگونی حکومت حمایت کنند. به اعتقاد دیوان « در حقوق بین‌الملل معاصر حق عمومی مداخله جهت حمایت از نیروهای مخالف دولت دیگر وجود ندارد (Ibid, paras.207-209). دیوان معتقد بود که هر چند در سالهای اخیر مواردی از مداخلات خارجی به نفع

نیروهای مخالف حکومت وجود داشته است اما این امر به معنای تغییر قانون نیست. دیوان در تایید دیدگاه خود از جمله به دفاعیات آمریکا در دیوان اشاره نمود. آمریکا با پذیرش حمایت از نیروهای کنترا (گروه مخالف دولت نیکاراگوئه) مدعی نشد که حق حمایت از این نیروی مخالف را دارد بلکه اعلام نمود که حمایت مزبور در راستای اعمال حق دفاع مشروع دسته جمعی انجام شده است. (یعنی حمایت از دولتهای هندوراس و السالوادور در برابر کمک نظامی نیکاراگوئه به مخالفین آن دولتها). دیوان در بررسی این مطلب که آیا اعتقادی حقوقی^۱ بوجود آمده که حکایتگر تغییر در قاعده منع حمایت از گروههای مخالف باشد به این موضوع اشاره نمود که دولتها عملکرد خود را به استناد حق جدید مداخله یا ایجاد استثنایی جدید بر اصل ممنوعیت مداخله توجیه نکرده‌اند. درست است که مقامات ایالات متحده در چندین مورد دلیل مداخله در امور خارجی دولت دیگر را به دلایل مربوط به سیاستهای داخلی آن کشور یا ایدئولوژی آن یا سطح تسلیحات یا سیاست خارجی آن دولت مربوط کرده‌اند اما مبنای سیاست خارجی خود را بر بنیان قواعد موجود حقوق بین‌الملل قرار نداده‌اند. در نتیجه دیوان هیچ حق عمومی جهت مداخله به نفع گروههای مخالف را در حقوق بین‌الملل معاصر، موجود ندانست. دیوان نتیجه گرفت که اقدامات ناقض اصل عرفی منع مداخله اگر به صورت مستقیم یا غیر مستقیم مستلزم توسل به زور باشد، ناقض اصل منع توسل به زور در روابط بین‌المللی نیز خواهد بود (Ibid, paras.207-209). همچنین دیوان اعلام داشت که مطمئناً اصل منع مداخله موثر بودن خود را به عنوان یک اصل حقوقی از دست خواهد داد «اگر (مداخله خارجی) که قبلاً به درخواست حکومت مجاز بوده است به درخواست اپوزیسیون نیز مجاز باشد. این مساله به هر دولتی اجازه می دهد که در هر زمان در امور داخلی دولت دیگر مداخله کند» (Ibid, Para.246).

التهایه دیوان با بررسی مسائل موضوعی پرونده به این نتیجه رسید که ایالات متحده به کنتراها در نیکاراگوئه از طریق «استخدام نیرو، آموزش، سازماندهی، کمک رسانی، تجهیز و حتی تشویق، حمایت، یاری رسانی و هدایت عملیتهای نظامی و شبه نظامی در نیکاراگوئه، کمک نموده و بدین ترتیب ممنوعیت توسل به زور را نقض کرده است». لازم به ذکر است که دیوان، تامین سلاح و آموزش کنتراها و مداخله در جنگ داخلی را استفاده غیر قانونی از زور علیه نیکاراگوئه تلقی نمود اما اعلام نمود که صرف اعطای کمک مالی را نمی توان توسل به

زور محسوب کرد هرچند این اقدام بدون شک مداخله در امور داخلی نیکاراگوئه محسوب می‌شود (Ibid, para.228).

دیوان به روشنی اعلام کرد که جهت اثبات غیر قانونی بودن مداخله آمریکا در نیکاراگوئه لازم نیست که ثابت شود هدف آمریکا در حمایت از کتتراها سرنگون کردن دولت قانونی نیکاراگوئه بوده است هر چند نیکاراگوئه مدعی بود که آمریکا با هدف تعقیب این خواسته به حمایت از کتتراها اقدام کرده است. به اعتقاد دیوان، در نظام حقوق بین‌الملل اگر دولتی به قصد مجبور نمودن دولتی دیگر از گروههای مسلح در آن کشور که هدفشان سرنگون کردن حکومت آن دولت می‌باشد، حمایت کند و به آنها یاری رساند، آن عمل مداخله خواهد بود خواه هدف سیاسی دولت کمک کننده همان خواست گروههای مخالف باشد یا خیر (Ibid, para.241).

لازم به ذکر است که واژه «یاری رسانی» در قطعنامه ۱۹۷۵ انستیتو حقوق بین‌الملل به جای مفهوم مداخله به کار گرفته شد. (The Draft Report of The 10th Commission.p.237). گفته می‌شود که این امر به دلیل فقدان وضوح و ابهام در تعریف مفهوم مداخله انجام شده است. به نظر می‌رسد که تدوین کنندگان قطعنامه انستیتو نظر به هدف و موضوع قطعنامه، در مقام ممنوع نمودن هر نوع مداخله نبوده‌اند بلکه تنها بر آن بوده‌اند که مداخله تاثیرگذار بر نتیجه مخاصمه داخلی را ممنوع اعلام کنند. از این روست که به موجب ماده ۳ قطعنامه اگر دخالت خارجی به « کمک رسانی بشردوستانه» محدود گردد همچنین اگر مداخله خارجی تنها در حوزه‌ی کمک رسانی فنی و اقتصادی باشد که احتمالاً هیچ گونه اثر مهمی بر نتیجه جنگ داخلی ندارد، از محدوده یاری رسانی ممنوعه خارج خواهد بود.

علی‌رغم آنکه دولتها به تبعیت از رویکرد دیوان بین‌المللی دادگستری به طور کلی معتقدند که مداخله دولت خارجی اگر مسبوق به دعوت و رضایت حکومت مستقر انجام شود، قانونی است اما در عمل؛ دولتها در خصوص توصیف وقایع از جمله اعتبار دعوت صورت گرفته و مرجع صدور دعوت، اختلاف نظر دارند. (Gray, p.68).

۳- مفهوم دعوت و رضایت

مهمترین موضوع و اختلافی که در این ارتباط مطرح می‌شود این است که گاهی دولت کمک کننده دخالت خود را بر مبنای دعوت و رضایت حکومت توجیه می‌کند اما دیگر دولتها باوری به این توجیه نداشته اند مثلاً دولت اتحاد جماهیر شوروی دخالت خود در مجارستان (۱۹۵۶) را بنا به دعوت نخست وزیر سابق آن کشور جهت جلوگیری از تغییر حکومت سوسیالیستی در مجارستان توجیه نمود همین توجیه برای دخالت در افغانستان مورد استفاده قرار گرفت و شوروی مدعی شد که دولت جدید افغانستان از آن کشور جهت مداخله دعوت به عمل آورده است و این نیروها تا سال ۱۹۸۹ در افغانستان باقی ماندند. همچنین جالب توجه است که عراق تجاوز به کویت را به بهانه حفظ نظم توجیه نمود و مدعی شد که سربازان عراقی به درخواست حکومت موقت آزاد کویت و به منظور یاری رساندن به آن دولت جهت تثبیت امنیت و نظم مداخله کرده‌اند تا کویتی‌ها متحمل رنج نشوند و نیروهای عراقی به محض برقراری نظم به کشور خود بازخواهند گشت. این ادعا به اتفاق آراء از سوی شورای امنیت در قطعنامه ۶۶۰ (سال ۱۹۹۰) رد شد و شورا تجاوز عراق را محکوم نمود و خواستار خروج بی قید و شرط نیروهای عراقی از کویت شد.

در حقیقت در تمام موارد میان دولتها در این خصوص که چه گروهی را به عنوان حاکمان واقعی در کشور مورد مداخله شناسایی نمایند، اتفاق نظر وجود ندارد. به عبارت دیگر ممکن است در فرضی دولت «الف» حکومت مرکزی دولت «ج» را شناسایی نموده و از سوی دیگر، دولت «ب» شورشیان دولت «ج» را بعنوان دولت مستقر بپذیرد؛ در این مورد، دخالت دولتهای الف و ب در سرزمین دولت ج مشروع تلقی خواهد شد زیرا مساله شناسایی از جمله اموری است که در آن، هر دولتی بنا به مقتضیات و منافع خاص خود عمل می‌کند و قاعده‌ی واحدی در این خصوص وجود ندارد.

این اختلاف نظر از جمله در مورد حکومت چاد میان فرانسه و لیبی وجود داشت که هر کدام از دولتهای مذکور، گروه مورد حمایت خود را به عنوان دولت قانونی چاد به رسمیت شناختند و در نتیجه مداخله خود در چاد را بنا بر دعوت دولت قانونی توجیه کردند. (Gray, p.96). مشکل مزبور در طول دوران جنگ سرد میان ابر قدرتها و دیگر دولتها راجع به این موضوع که کدام گروه، حکومت قانونی محسوب می‌شوند در خصوص کشورهای آنگولا، مجارستان، افغانستان، چکسلواکی، جمهوری دومینیکن و گرنادا مطرح شد. (Ibid, p.99).

بنابراین هر چند مداخله با دعوت دولت قانونی توجیه پذیر است اما «مشکل در صورتی ایجاد خواهد شد که قانونی بودن دولتی که ادعا می‌شود رضایت به ورود نیروهای خارجی داشته با تردید مواجه شود» (Brownlie, 1963, P.317).

در حال حاضر دو معیار متفاوت در حقوق بین‌الملل در تعیین و تشخیص حکومتی که می‌تواند از دولت خارجی برای مداخله دعوت به عمل آورد، پیشنهاد شده است. از معیارهای مذکور با عناوین موثر بودن^۱ و مشروعیت دموکراتیک نام برده می‌شود که هر دو معیار به اختصار توضیح داده خواهند شد.

الف: معیار موثر بودن: طرفداران این معیار معتقدند هر گروه و تشکیلاتی که بر کشور کنترل کامل دارد را باید دولت قانونی دانست حتی اگر دولت مربوط از طریق انقلاب و به صورتی خشونت‌ناپذیر رژیم قبلی را سرنگون کرده باشد. در چهارچوب اعمال این معیار، رضایت اعلام شده از سوی چنان حکومتی طبق حقوق بین‌الملل معتبر تلقی خواهد شد. لازم به ذکر است که اعمال کنترل برای یک مدت زمان کوتاه برای اثبات موثر بودن دولت کافی نیست بلکه گذشت یک مدت زمان معین لازم است. بنابراین اگر رئیس دولت از سوی شورشیان از مقرر حکومت بیرون رانده شود هنوز هم حکومت پیشین دولت قانونی تلقی می‌شود و می‌تواند جهت کنترل مجدد کشور از دولت خارجی تقاضای یاری نماید. این وضعیت در کشورهای سیرالئون (۱۹۹۵)، آنگولا (۱۹۹۳)، تاجیکستان (۱۹۹۴)، لیبیا (۱۹۹۰) و موزامبیک (۱۹۹۲) روی داد. با این وجود، اعمال صرف معیار "موثر بودن" با این اشکال روبروست که اگر حکومت با مقاومتی عمده در کشور روبرو شود دیگر نمی‌تواند حکومتی قانونی تلقی گردد. (The Commission.p.247 Draft Report of The 10th

ب: معیار مشروعیت دموکراتیک: طرفداران این رهیافت جدید در حقوق بین‌الملل، قضیه هائیتی را «نقطه عطفی در تعیین حکومت مشروع یک کشور مطابق قواعد حقوق بین‌الملل می‌دانند و این واقعه را آغاز مرحله‌ی رد تئوری کنترل موثر تلقی می‌کنند که به دلیل عدم پذیرش عمومی دموکراسی در دوران جنگ سرد، دکترین غالب در تعیین حکومتها بود» (Nowrot and Schabacker, 1998,p.337-338). به دنبال این واقعه، انجام کودتا در کشور هائیتی و برکناری رئیس جمهور آریستید از سوی مجمع عمومی و شورای امنیت (قطعنامه ۸۴۱) محکوم گردید و به همین ترتیب کودتای برونودی نیز از سوی مجمع

عمومی فاقد مشروعیت شناخته شد. (لقمانی، ۱۳۷۶: ۴۷۶-۴۸۲). در سال ۲۰۰۹ نیز کودتا در هندوراس با محکومیت گسترده جهانی مواجه شد. حکومت طالبان در افغانستان نیز هر چند بر بخش اعظم سرزمین افغانستان اعمال حاکمیت می نمود و بر آن کنترل موثر داشت، به دلیل فقدان مشروعیت دموکراتیک جز از سوی تعداد انگشت شماری از دولتها شناسایی نگردید (پاکستان، امارات متحده عربی و عربستان).

در چهارچوب تئوری اخیر، تنها حکومتهایی می توانند از دول خارجی دعوت به مداخله نمایند که هدف آنها اعاده یا حمایت از مشروعیت دموکراتیک حکومت درخواست کننده باشد. (Frank, 1992, p.46). بر این اساس جامعه بین المللی مداخله برای اعاده دموکراسی در کشورهای هائیتی و سیرالئون را پذیرفت.

با این وجود، به نظر می رسد تئوری مشروعیت دموکراتیک هنوز از مقبولیت عام برخوردار نشده است چه آنکه به درخواست کمک خارجی حتی از سوی دولی که به صورت دموکراتیک انتخاب نشده اند نیز توجه شده است برای مثال می توان به درخواست کمک دولی نظیر چاد، جیبوتی، رواندا و گابن اشاره نمود (The Draft Report of The 10th Commission, p.249). بر همین اساس حتی نویسندگان طرفدار دکترین مشروعیت دموکراتیک نیز خود می پذیرند که تئوری آنها قاعده ای تثبیت شده نیست بلکه تنها نشان دهنده گرایش دولتها به سوی پذیرش این نظریه جدید می باشد. (pp.249-250. Ibid).

فصل دوم: قضیه اقدامات نظامی در سرزمین کنگو

در ماه می سال ۱۹۹۷ لوران کابیلا با حمایت دول همسایه کنگو بویژه اوگاندا و رواندا توانست حکومت موبوتو را پس از سی و دو سال حکمرانی سرنگون نموده و سکان قدرت را به دست گیرد. یکی از دلایل اصلی حمایت دول مزبور از کابیلا آن بود که رژیم پیشین کنگو از نیروهای شورشی مخالف دولتهای اوگاندا و رواندا حمایت می نمود. جالب توجه است که کابیلا نیز مدتی پس از رسیدن به قدرت همان رویه رژیم گذشته را از سر گرفت و از گروههای شورشی مخالف دولتهای مذکور حمایت نمود. اوگاندا و رواندا نیز بار دیگر نیروهایشان را با توجیه سرکوب گروههای مخالف وارد سرزمین کنگو نمودند و همچنین از گروههای شورشی مخالف دولت کنگو برای سرنگونی حکومت آن کشور حمایت کردند. کابیلا نیز از دولتهای زامبیا، نامیبیا و آنگولا درخواست کمک نمود و آنها در آگوست ۱۹۹۸

سربازانی برای حمایت او گسیل داشتند. همچنین دولتهای گابن، جمهوری آفریقای مرکزی، سودان و چاد نیز به کابیلا قول حمایت و یاری دادند و بدین ترتیب کشور کنگو محل و عرصه حضور و دخالت کشورهای گوناگونی شد.

رواندا و اوگاندا مرتب بر این نکته تاکید داشتند که حضور سربازان آنها در سرزمین کنگو به جهت مقابله با گروههای مخالف خود بوده و آنها هیچ چشمداشتی به منابع اقتصادی و طبیعی کنگو نداشته و خواهان دخالت در امور سیاسی آن کشور نیستند.

در حقیقت دول درگیر در سرزمین کنگو، در خصوص توصیف ماهیت مخاصمه و درگیری اختلاف نظر داشتند. از یک سو دولتهای رواندا و اوگاندا مدعی بودند که سربازان آنها برای مبارزه با گروههای شورشی مخالف خود در سرزمین کنگو حضور دارند؛ شورشیانی که از خاک آن کشور جهت حمله و تجاوز به سرزمین رواندا و اوگاندا استفاده می‌کنند و دول مزبور به دلیل قصور و یا حتی حمایت دولت کنگو از شورشیان، خود ناچار به حضور در آن کشور جهت سرکوب گروههای مخالف شده‌اند. همچنین رواندا و اوگاندا مدعی بودند که مخاصمه و درگیری میان دولت مرکزی کنگو و شورشیان آن کشور مساله‌ای داخلی بوده و آنرا باید مخاصمه‌ای داخلی تلقی نمود. از سوی دیگر دولی همچون زیمبابوه معتقد بودند که در کنگو مخاصمه‌ای بین‌المللی میان دولتهای زیمبابوه، نامیبیا و آنگولا علیه دولتهای رواندا و اوگاندا در جریان است زیرا این دولتها سربازان خود را به درخواست و دعوت دولت کنگو و جهت یاری رسانی به آن دولت در برابر تجاوز رواندا و اوگاندا به آن کشور نیرو گسیل داشته‌اند. لازم به ذکر است که شورای امنیت سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه ۱۲۳۴ (مصوب سال ۱۹۹۹) به صورت ضمنی توصیف اخیر از مخاصمه در کنگو را پذیرفت چه آنکه اعلام داشت که این مخاصمه صرفاً داخلی نبوده بلکه دول خارجی تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کنگو را تهدید کرده‌اند (Gray, pp. 84-83). همچنین شورای امنیت در قطعنامه مذکور بر حق قانونی دولت کنگو جهت یاری گرفتن از دول خارجی و عدم مشروعیت عملکرد دولی که با توسل به زور خواهان سرنگونی دولت قانونی کنگو هستند تاکید نمود.

لازم به ذکر است که کنگو در ۲۳ ژوئن ۱۹۹۹ سه دعوا علیه کشورهای برونیدی، رواندا و اوگاندا در دیوان بین‌المللی دادگستری طرح نمود. پس از مدتی شکایت علیه دولتهای رواندا و برونیدی مسترد گردید اما دعوا علیه اوگاندا ادامه یافت و در سال ۲۰۰۵ به صدور رای انجامید.

همچنین کنگو در سال ۲۰۰۲ دعوای جدیدی علیه رواندا طرح نمود اما دیوان در سال ۲۰۰۶ اعلام نمود که برای رسیدگی بدان پرونده صلاحیت ندارد.

دیوان در بررسی شکایت کنگو علیه اوگاندا، وقایع روی داده را در سه دوره مورد بررسی و تحلیل قرار داد:

الف: زمان قبل از روی کارآمدن رییس جمهور لوران کابیلا در می ۱۹۹۷

ب: دوران پس از به قدرت رسیدن کابیلا که تا ۲ آگوست ۱۹۹۸ ادامه یافت. به عبارت دیگر تاریخی که حملات نظامی اوگاندا آغاز شد.

ج: زمان پس از تاریخ دوم آگوست ۱۹۹۸

دیوان این بخش از دفاعیه اوگاندا را پذیرفت که کابیلا از آن کشور درخواست کرده بود که سربازانش را وارد بخش شرقی کشور کند زیرا دولت کنگو به دلیل دوری این مناطق از پایتخت، قادر به کنترل استانهای شرقی نیست و دولت کنگو نیز خود به این مساله اعتراف کرده بود (ICJ Reports, p.31, para.45).

بنابراین نظر به این واقعیت که قبل از آگوست ۱۹۹۸ حضور نیروهای نظامی اوگاندا با اجازه کنگو و در حقیقت جهت مبارزه با شورشیان اوگاندایی مستقر در ناحیه مرزی شرق کشور کنگو بوده است لذا صرف حضور سربازان اوگاندا مغایر مقررات حقوق بین الملل نیست اما در اجلاس سران در آگوست ۱۹۹۸ رییس جمهور کنگو کشورهای رواندا و اوگاندا را متهم نمود که به کشورش تجاوز کرده‌اند. بنابراین هر نوع اجازه قبلی یا رضایت کنگو به حضور سربازان اوگاندایی در سرزمین آن کشور حداکثر در ۸ آگوست ۱۹۹۸ یعنی زمان پایان اجلاس به اتمام رسیده است. با این وجود، اوگاندا مدعی بود که در ماههای آگوست و سپتامبر ۹۸ نیروهای سودان و کنگو برای حمله به سربازان اوگاندا در شرق کشور آماده شدند و پس از این تاریخ بود که اوگاندا برای دفاع از خود نیروهای بیشتری به شرق کنگو فرستاد (Ibid, p.29, para.31).

بنابراین اوگاندا مدعی است که از تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۸ تا ۱۰ جولای ۱۹۹۹ در مقام دفاع مشروع اقدام کرده و عمل او قانونی بوده است. لازم به ذکر است که در تاریخ ۱۰ جولای ۱۹۹۹، معاهده صلح منطقه‌ای در لوزاکا بین سران دولتهای اوگاندا، کنگو، رواندا، زیمبابوه، آنگولا و نامیبیا منعقد شد و به موجب این موافقتنامه، طرحهایی جهت متارکه در ۸ آوریل ۲۰۰۰ (طرح کامپالا) و ۶ دسامبر ۲۰۰۰ (طرح هراره) تدوین گردید. (Ibid, pp.29-

30,para.40). اوگاندا بر این ادعا بود که دولت کنگو طی موافقتنامه لوزاکا به تاریخ ۱۰ جولای ۱۹۹۹ نسبت به حضور نیروهای اوگاندا در آن کشور رضایت مجدد خود را اعلام کرده است (Ibid, p.30,para.43). اما دیوان این ادعا را نپذیرفت. دیوان این واقیعت را متذکر شد که رضایت اعطاء شده از سوی کنگو نامحدود نیست (Ibid, p.32,para.52). در این ارتباط دیوان به سخنرانی کابیلا در تاریخ ۲۸ جولای ۱۹۹۸ اشاره می‌کند. در این سخنرانی کابیلا ابتدا از نیروهای رواندا خواست از کشورش خارج شوند اما در جمله پایانی سخنرانی خود، از تمامی دول بیگانه تقاضا نمود که نیروهایشان را از کنگو بیرون برند. دیوان می‌نویسد: «هر تفسیری که نسبت به سخنان ۲۸ جولای ۱۹۹۸ کابیلا داشته باشیم، بدیهی است که رضایت قبلی کنگو نسبت به حضور سربازان اوگاندایی در سرزمین آن کشور، حداکثر در تاریخ ۸ اگوست ۱۹۹۸ یعنی زمان برگزاری اجلاس سران به پایان رسیده است» (Ibid, p.33,para.54).

دیوان معتقد بود که پیمان لوزاکا به رضایت اشاره‌ای ندارد. این پیمان «تنها در بردارنده یک تقویم زمانی بود که طی آن می‌بایست به حضور تمامی نیروهای خارجی از سرزمین کنگو خاتمه داد (ICJ Judgment,para.95). در حقیقت دیوان اظهار داشت که موافقتنامه لوزاکا اعلام رضایت نیست بلکه آن موافقتنامه آغاز روندی برای پایان دادن به یک واقیعت بوده است و اشعار می‌دارد: «موافقتنامه نشانگر قانونی دانستن وضعیت واقع نیست» (para.99,Ibid). کنگو مدعی بود که حضور سربازان اوگاندا پس از تاریخ ۲ اگوست ۱۹۹۸ با هدف سرنگونی دولت کابیلا صورت گرفته و معایر مقررات حقوق بین‌الملل بوده است. در این ارتباط کنگو ادعا می‌کرد که کشورهای اوگاندا و رواندا به گروههای شورشی آن کشور کمک نموده و حتی به تشکیل گروه‌های نظامی مخالف دولت کنگو اقدام نموده‌اند (ICJ Reports,para.32,p.27).

در حقیقت کنگو مدعی بود که اوگاندا گروه شورشی (MLC) را ایجاد نموده و آنرا کنترل می‌کرده است. به ادعای کنگو، دولت اوگاندا از سپتامبر ۱۹۹۸ به دنبال سرنگونی حکومت کابیلا بوده است. از جمله مهمترین دلایلی که کنگو به عنوان مدرک حمایت اوگاندا از گروه شورشی مزبور به دیوان ارائه نمود، استناد به کتاب «بمبا» رهبر شورشیان MLC بود. همچنین کنگو مدعی بود که قرار دادن گروه MLC در کنار واحدهای UDDF (نیروهای اوگاندا) در برنامه هواره (موافقتنامه متارکه) نشان از یکی بودن ماهیت آن نیروها دارد. مضاف بر آنکه

کنگو اوگاندا حتی پس از عقب نشینی در ژوئن ۲۰۰۳ نیز به حمایت خود از گروههای قومی مخالف در منطقه «ایتوری»^۱، همچوار با مرز اوگاندا ادامه داده است. (ICJ Reports, p.28,) (para.34).

دیوان هیچ یک از استنادات مذکور را به عنوان مدرک و دلیل تشکیل نیروی شورشی MLC توسط اوگاندا تلقی نکرد به اعتقاد دیوان در کتاب بمبا تنها به موضوع آموزش سربازان این گروه توسط نیروهای اوگاندا اشاره شده است و نامبرده در کتاب خود بر این نکته اصرار دارد که هر چند از اوگاندا کمک دریافت می کرده اما رهبری نظامی گروه تنها بر عهده او بوده است. همچنین دیوان می نویسد که برنامه متارکه هراره تنها در پی آن بوده تا محل استقرار گروهها و نیروهای مختلف در درگیری ها را مشخص سازد و به نوع و چگونگی ارتباط این گروهها با یکدیگر نظر ندارد. (ICJ Judgment, para.158). دیوان به این نتیجه رسید که مدارک مقتضی وجود ندارد که اوگاندا را بانی تشکیل MLC محسوب نمود و بنابراین اقدامات گروه شورشی MLC را به دولت اوگاندا قابل انتساب ندانست. اما در عین حال نظر به اقرار مقامات اوگاندایی، اعلام نمود که آموزش و حمایت نظامی ارائه شده از سوی اوگاندا به ALC (شاخه نظامی MLC) ناقض برخی تعهدات حقوق بین الملل است. (160-161. Ibid, paras)

لازم به ذکر است که اوگاندا هر چند کمک به نیروهای اپوزیسیون مسلح MLC را پذیرفت اما مدعی شد که این کمک ها به دفاع مشروع محدود شده و هدف دولت اوگاندا در حمایت از شورشیان کنگو سرنگونی حکومت آن کشور نبوده است؛ زیرا از ارائه کمک به آن میزان و مقدار که برای رسیدن به هدف فتح سرزمین یا سرنگونی دولت کنگو لازم بوده، خودداری کرده است (ICJ Reports, p.30, para.41). حتی اوگاندا در مرحله رسیدگی شفاهی ادعا کرد که رواندا از آن دولت درخواست کرده که به اتفاق کینشازا را تصرف کرده و دولت کابیلا را ساقط نمایند اما اوگاندا از پذیرش این پیشنهاد خودداری نمود (Ibid, p.35, para.63). همچنین اوگاندا مدعی بود که از شورشیان کنگو به این دلیل حمایت کرده است که آن کشور نیز از گروههای شورشی اوگاندا (ADF) پشتیبانی کرده بود. دیوان به صراحت نسبت به ممنوعیت یا جواز اقدام کنگو اشاره ای نمی کند بلکه در مقام ارزیابی دفاع مشروع ادعا شده از سوی اوگاندا، اقدام کنگو را به عنوان تجاوز توصیف نمود و در نتیجه حق دفاع مشروع را

برای دولت اوگاندا موجود ندانست و ادعای دفاع مشروع را به دلیل عدم رعایت تناسب رد کرد (ICJ Judgment, para. 147). مضاف بر آنکه ضروری بودن دفاع مشروع را زیر سوال برد چه آنکه اوگاندا به فرودگاهها و شهرهایی حمله کرده بود که صدها کیلومتر دورتر از مرزهای اوگاندا بودند (Ibid, 163).

همچنین اوگاندا شکایت متقابلی علیه کنگو طرح نمود. اوگاندا مدعی بود که این کشور از سال ۱۹۹۴ قربانی عملیاتهای نظامی و دیگر فعالیتهای بی ثبات سازی بوده که توسط گروههای مسلح مستقر در کنگو انجام می شد. این عملیاتها یا مورد حمایت رژیم فعلی کنگو بوده و یا از سوی آن حکومت تحمل می شده است. به عبارت دیگر اوگاندا بر این ادعا بود که دولت کنگو نیز اصول منع توسل به زور و منع مداخله را نقض کرده است زیرا حتی اگر نگوییم به صورتی فعال از اقدامات شورشیان مخالف اوگاندا که در خاک کنگو علیه آن کشور فعالیت می کردند، حمایت کرده است، صرف تحمل حضور این شورشیان در خاک کنگو را می بایست ناقض تعهدات بین المللی کنگو دانست. اوگاندا مدعی بود که تعهد به منع مداخله نه تنها شامل وظیفه عدم ارائه کمک به گروههایی می شود که اقدامات خرابکارانه یا تروریستی علیه دولت دیگر انجام می دهند بلکه متضمن رعایت تعهد به انجام مراقبت و مواظبت دولت میزبان است که از خاک او برای انجام اقدامات خرابکارانه علیه دولت دیگر استفاده نشود. موید ادعای اوگاندا رای دیوان در قضیه کانال کورفو بود. در آن پرونده دیوان اعلام کرده بود که هر دولت تعهد دارد که اجازه ندهد از سرزمین او آگاهانه برای اقدام علیه دیگر دولت ها استفاده شود. دیوان علی الاصول پذیرفت که ممنوعیت مداخله آنگونه که در بیانیه روابط دوستانه آمده است وظیفه «انجام مراقبت و مواظبت» را نیز در بر می گیرد و مقررات مذکور را بیانگر حقوق عرفی بین المللی دانست. (ICJ Judgment, para. 300).

دیوان در بررسی درخواست اول متقابل اوگاندا، نیز به همان ترتیب قبل عمل نمود و وقایع روی داده در سرزمین کنگو را در سه دوره زمانی مطالعه نمود.

در مورد دوره اول، کنگو مدعی بود که ادعا غیرقابل پذیرش است زیرا اوگاندا حق خود در استناد به مسوولیت بین المللی کنگو (در آن زمان زیر) راجع به وقایع آن دوران را اسقاط کرده است.

در مورد دوره دوم و سوم کنگو اظهار داشت که هیچ یک از مقررات حقوق بین الملل از سوی آن کشور در رابطه با اوگاندا نقض نشده و کنگو از شورشیان مخالف اوگاندا حمایت نکرده است.

در ارتباط با دوره اول، دیوان معتقد بود که در رفتار اوگاندا هیچ قرینه‌ای مشاهده نکرده است که حق خود در اقامه دعوی متقابل راجع به حوادث دوران موبوتو را به صراحت اسقاط نموده باشد. اما در مورد حوادث روی داده در آن دوران، دیوان به این واقعیت اشاره نمود که طرفین هر دو بر این واقعیت اذعان داشتند که نیروهای مخالف دولت اوگاندا از سال ۱۹۸۶ تا زمان سقوط دولت موبوتو در سال ۱۹۹۷ در مرزهای شرقی کشور زیر (نام سابق کشور کنگو؛ در دوران حکومت موبوتو با این نام خوانده می‌شد و پس از روی کار آمدن کابیلا به کشور کنگو تغییر نام یافت) حضور داشته‌اند. دیوان از گفته‌های خود دولت اوگاندا شاهد می‌آورد که « به دلیل موقعیت کوهستانی محل، دوری منطقه مذکور از مرکز و پایتخت کشور (بیش از ۱۵۰۰ کیلومتر) و عدم حضور کامل و تسلط حکومت مرکزی بر آن منطقه، شورشیان مخالف اوگاندا در دوران حاکمیت سی و دوساله موبوتو توانستند بدون مانع در مناطق مرزی بین کنگو و اوگاندا فعالیت کنند» (Ibid, para.301). دیوان اضافه نمود که «گروههای شورشی هر دو دولت اوگاندا و زیر در این منطقه فعالیت می‌کردند (منطقه شرقی کشور) و هیچ کدام از دول مذکور در موقعیتی قرار نداشتند که به فعالیتهای آنان خاتمه دهند، دیوان با بررسی مدارک ارائه شده نمی‌تواند نتیجه بگیرد که عدم اقدام دولت زیر علیه گروههای شورشی در منطقه مرزی معادل «تحمل کردن» یا «رضایت دادن» به فعالیتهای آنان محسوب می‌گردد (Ibid).

در خصوص دوره دوم، دیوان دریافت که اوگاندا نتوانسته مدرکی ارائه کند که کنگو از شورشیان حمایت کرده است. دیوان اعلام نمود که در این دوره در حقیقت «روابط دولتی اوگاندا و کنگو بهبود یافته بود و حتی آنها به صورت مشترک علیه شورشیان ضد اوگاندا اقدام می‌کردند و در آوریل ۱۹۹۸ دو کشور موافقتنامه امنیتی مرزی امضاء نمودند. بنابراین کنگو علیه شورشیان اقدام کرده و حامی آنها نبوده است» (Ibid, para.303)

در مورد وقایع مربوط به دوره سوم نیز دیوان اعلام نمود که «پس از تاریخ ۷ اگوست ۱۹۹۸ اوگاندا به صورت غیرقانونی از زور علیه کنگو استفاده کرده بود. نظر به اینکه اوگاندا علیه کنگو عملیات نظامی غیر قانونی انجام داده لذا دیوان معتقد است که کنگو محق بوده است که از زور جهت دفع حملات اوگاندا استفاده نماید. دیوان خاطر نشان می‌سازد که هرگز ادعا

نشده که استفاده از زور متناسب نبوده است و یا آنکه دیوان از مدارک موجود نمی‌تواند متخلفانه بودن هر نوع عملیات نظامی که در این دوره از سوی کنگو علیه اوگاندا انجام شده است را احراز نماید چه آنکه می‌توان این اقدامات را در مقام دفاع مشروع طبق ماده ۵۱ منشور موجه دانست. به علاوه دیوان قبلاً به این نتیجه رسیده بود که ادعای مشارکت سربازان ارتش کنگو در حمله به سربازان اوگاندایی و ادعای حمایت از شورشیان مخالف اوگاندا در این دوران را نمی‌توان اثبات شده تلقی نمود. (به بندهای ۱۴۷-۱۲۱ نگاه کنید). در نتیجه اولین ادعای متقابل اوگاندا در دوران پس از دوم آگوست ۱۹۹۸ مورد تایید نیست. (Ibid, para.304)

لازم به ذکر است که سه نفر از قضات با نتیجه گیری دیوان در این ارتباط مخالف کردند و مدعی بودند که دولت کنگو باید ثابت کند که وظیفه مراقبت خود را انجام داده است در غیر این صورت به تعهد خود در جهت جلوگیری از انجام فعالیت شورشیان عمل نکرده است. در حقیقت به نظر می‌رسد که دیوان در مورد قلمرو تعهد به منع مداخله نخواست که رهیافت موسعی اتخاذ نماید و مایل نبود که عدم توانایی اقدام علیه شورشیان یا اقدام غیر موثر علیه آنان را نقض تعهد به منع مداخله تلقی نماید. به عبارت دیگر اکثریت قضات دیوان، بار اثبات پذیرش و وجود رضایت به فعالیت گروههای شورشی را بر عهده دولت خواهان نهادند که طبیعی است اثبات این امر مشکل است و قضات مخالف به دلیل سختی اثبات موضوع بر این اعتقاد بودند که دولت متهم به مداخله غیر قانونی باید ثابت کند که تلاش لازم برای عدم انجام فعالیت‌های غیرقانونی را انجام داده است (Gray, op.cit, P.80).

بدیهی است که اظهار نظر دیوان در این ارتباط بسیار مهم و قابل توجه می‌باشد و می‌تواند به رفع برخی اختلافات میان دولتها در این موارد کمک نماید. در این خصوص می‌توان به اختلافی که میان دولتهای ترکیه و عراق در مورد حضور شورشیان مخالف دولت ترکیه در مناطق شمال عراق وجود دارد، اشاره نمود. دولت ترکیه همواره به حضور شورشیان در مناطق کوهستانی عراق معترض بوده است و از سوی دیگر عراق می‌گوید که توانایی لازم برای برخورد با گروههای مذکور را ندارد.

در مجموع به نظر می‌رسد که دیوان در رای ۲۰۰۵ در قضیه «اقدامات نظامی در سرزمین کنگو» در حقیقت از رویه خود در پرونده نیکاراگوئه تبعیت نمود. کنگو در دادخواست خود مدعی شد که اوگاندا در رابطه با آن کشور اصول منع توسل به زور و منع مداخله در امور

داخلی آن کشور را نقض کرده است و اوگاندا نیز حمایت کنگو از شورشیان اوگاندا را ناقض اصل منع مداخله دانست. در حقیقت هر دو طرف مدعی بودند که دولت دیگر از گروههای شورشی مقابل حمایت کرده است.

دیوان در این قضیه نیز همچون پرونده نیکاراگوئه بار دیگر اعلام نمود که مقررات اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ بیانگر حقوق عرفی است و بدین ترتیب حمایت از گروههای شورشی یا مخالف از سوی دولت خارجی، حسب مورد، مغایر رعایت قواعد منع مداخله در امور داخلی دولتها و منع توسل به زور می‌باشد. همانگونه که توضیح داده شد در قضیه «فعالتهای نظامی در سرزمین کنگو»، دیوان حمایت دولت کنگو از گروههای شورشی اوگاندا را احراز نکرد اما با اثبات حمایت دولت اوگاندا از شورشیان مخالف دولت کنگو، اقدامات اوگاندا را مداخله در امور داخلی کنگو و تحریک جنگ داخلی در آن کشور دانست و عمل آن دولت را ناقض قاعده ممنوعیت منع مداخله دانست حتی اگر هدف اوگاندا سرنگونی حکومت کنگو نبوده باشد. مضاف بر آنکه مداخله نظامی غیر قانونی اوگاندا با توجه به حجم نیروهای مورد استفاده و مدت زمان مداخله به نحوی بوده است که دیوان آنرا نقض شدید قاعده ممنوعیت توسل به زور مندرج در بند ۴ ماده ۲ منشور دانست.

بدین ترتیب دیوان با پیروی از رویه سابق خود و حتی با اشاره صریح به قضیه نیکاراگوئه، مداخله دولت اوگاندا در مخاصمه داخلی کنگو را ناقض مقررات منع مداخله و منع توسل به زور در حقوق بین الملل دانست و چنین اشعار داشت:

«در قضیه مربوط به فعالتهای نظامی و غیرنظامی در نیکاراگوئه (دعوی نیکاراگوئه علیه ایالات متحده آمریکا) دیوان روشن ساخت که اصل منع مداخله، هر دولتی را از "مداخله مستقیم یا غیرمستقیم و با استفاده یا بدون استفاده از نیروهای مسلح در حمایت از اپوزیسیون داخلی در کشور دیگر منع می‌کند" (I.C.J. Reports 1986, p.108, para.206). دیوان در این قضیه خاطرنشان می‌سازد که مداخله نظامی با توجه به مدارکی کافی اثبات شده است به علاوه دیوان تایید می‌کند اقداماتی که ناقض اصل منع مداخله است "به صورت مستقیم یا غیر مستقیم توسل به زور را نیز شامل می‌شود و ناقض اصل منع توسل به زور در روابط بین المللی است." (I.C.J. Reports 1986, pp.109-110, para.209)

دیوان اضافه نمود «دیوان بدین ترتیب در رابطه با ادعای اول کنگو نتیجه می‌گیرد که اوگاندا با دخالت در امور داخلی کنگو و جنگ داخلی در آن کشور، حاکمیت و تمامیت ارضی کنگو

را نقض کرده است. اقدامات اوگاندا همچنین مداخله غیرقانونی نظامی از سوی اوگاندا از چنان شدت و تداومی برخوردار بوده که دیوان آنرا نقض شدید ممنوعیت توسل به زور مندرج در بند ۴ ماده ۲ منشور می داند.» (ICJ Judgment, para. 165).

در بخش پایانی رای، دیوان با ۱۶ رای موافق و تنها با رای مخالف قاضی ویژه اوگاندا، دولت اخیر را به دلیل درگیر شدن در فعالیتهای نظامی علیه جمهوری دموکراتیک کنگو و در سرزمین آن کشور، اشغال «ایتوری» و حمایت‌های وسیع نظامی، لجستیک، اقتصادی و مالی از نیروهای نامنظمی که در سرزمین کنگو فعالیت می‌کردند، اصل منع توسل به زور در روابط بین المللی و منع مداخله را نقض کرده است.

همچنین با ۱۶ رای موافق و تنها با رای مخالف قاضی ویژه اوگاندا اعلام نمود که آن دولت به جهت تحریک درگیریهای قومی و قصور در اتخاذ اقداماتی جهت پایان بخشیدن بدان مخاصمات، تعهدات حقوق بین الملل بشر و حقوق بین الملل بشردوستانه را نقض کرده است.

نتیجه گیری

در حقوق بین الملل سنتی، حکومت مستقر می‌توانست تا زمانی که تنش داخلی در سطح ناآرامی باقی مانده است از دول خارجی تقاضای کمک نماید اما اگر شورشیان می‌توانستند بخش مهمی از کشور را تصرف کنند، دول ثالث دیگر نباید به هیچ کدام از طرفین مخاصمه کمک می‌کردند و در صورتی که درگیری به سطح مخاصمه ارتقاء پیدا می‌کرد یعنی درجه کنترل شورشیان بر سرزمین کشور به همان سطح کنترل دولت و یا حتی فراتر از آن می‌رسید و این وضعیت از سوی دول خارجی شناسایی می‌شد، آنگاه دول ثالث می‌توانستند به درخواست هر یک از طرفین مخاصمه مداخله نمایند. حقوق بین الملل معاصر در پرتو مقررات منشور ملل متحد رویکردی متفاوت اتخاذ کرده است. از یک سو انستیتو حقوق بین الملل در قطعنامه سال ۱۹۷۵، هر نوع مداخله دول خارجی در مخاصمات داخلی و کمک به طرفین مخاصمه را ممنوع دانست اما از سوی دیگر دیوان بین المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه با تفکیک میان حکومت و گروه شورشی؛ حکومت را از حق دعوت دول خارجی به مداخله برخوردار دانست و کمک به گروه شورشی را مغایر مقررات حقوق بین الملل و اصل منع مداخله دانست. دیوان در قضیه «فعالیتهای نظامی در سرزمین کنگو» بار دیگر بر رویه پیشین خود تاکید نمود و مداخله دولت اوگاندا در مخاصمه داخلی کنگو را ناقض اصول منع

مداخله و ممنوعیت توسل به زور دانست. بررسی رویه دیوان بین المللی دادگستری نشان می‌دهد که هر چند برخی حقوقدانان معتقدند که پس از جنگ جهانی دوم موارد زیادی از مداخلات به نفع گروه‌های مخالف دیده شده است و از این رو اصل ممنوعیت مداخله به نفع گروه‌های مخالف را به چالش کشیده اند اما رویه دولتها نشان می‌دهد که دولتهای مداخله گر عموماً مدعی وجود حق قانونی جهت کمک رسانی به گروه شورشی نبوده اند و این مداخلات معمولاً به صورت آشکار انجام نشده و اعطای هر گونه کمک اصولاً انکار شده و یا در مواردی که دولت مداخله گر وجود مداخله را پذیرفته گروه مربوط را به عنوان دولت قانونی شناسایی کرده و دخالت خود را به جهت اجابت دعوت دولت قانونی توجیه کرده است. موید این ادعا آن است که در قضایای "نیکاراگوئه" و "فعالیت نظامی در سرزمین کنگو"، دول متهم به مداخله در امور داخلی (به ترتیب آمریکا و اوگاندا) مدعی وجود حق حمایت از گروه‌های مخالف نبودند و مدعی شدند که از گروه‌های شورشی در چهارچوب دفاع مشروع فردی یا دسته‌جمعی حمایت کرده‌اند. همچنین دیوان در هر دو قضیه، مداخله دولت خارجی که مسبوق به دعوت حکومت مستقر باشد را مطابق مقررات حقوق بین الملل معاصر، قانونی و مشروع اعلام نمود.

فهرست منابع

- فارسی

- شفیعی، محمد، (۱۳۷۵) «بررسی مشروعیت دخالت‌های نظامی بشردوستانه از دیدگاه حقوق بین الملل»، *مجله حقوقی*، شماره ۲۰، صفحه ۴۲۷-۳۵۵.
- صفایی، سید حسین، (۱۳۶۷) «مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر از دیدگاه حقوق بین الملل»، *مجله حقوقی*، شماره نهم، صفحه ۴۰-۵.
- لقمانی، سلیم، (۱۳۷۶) «تکاپو در جهت مشروعیت دموکراتیک»، مترجم: ابراهیم بیگ زاده، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۲۰-۱۹، صفحه ۴۹۸-۴۵۷.
- ممتاز جمشید و امیرحسین رنجبریان، (۱۳۸۴)، *حقوق بین الملل بشردوستانه، مخاصمات مسلحانه داخلی*، چاپ اول، نشر میزان، تهران.
- والاس، ربکا، *حقوق بین الملل*، (۱۳۸۷)، مترجم: سید قاسم زمانی، ویرایش دوم، موسسه مطالعات، پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، تهران.

- لاتین

- Brownli Ian ,(1981) ,**international Law and the use of force by states**Clarendon Press.
- Doswald- Beck, (1985) " **The Legal Validity of Military Intervention by Invitation of the Government**",56 BYIL.
- Frank Thomas, (1992) "The Emerging Right to Democratic Governance" **American Journal of International Law**,Vol: 86.
- General Assembly Resolution A/RES/3314 (XXV)
- General Assembly Resolution A/RES/42/22
- Gray Christine, (1992)," **Self- Determination and the Break-Up of the Soviet Union**" European Yearbook of International Law,Vol: 12.
- Gray Christine, (2007), **International Law and Use of Force**, Third Edition,Oxford University Press.
- <http://www.Icil.cam.ac.uk/Media/ILCSR/rft/Sr29.rtf>
- http://www.idiil.org/idiE/resolutionE/1999_ber_03_en.PDF

- ICJ Reports 1986. Case Concerning Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua) Nicaragua v. United States of America.
- ICJ Reports 2005. The Armed Activities on the Territory of the Congo Case (Democratic Republic of Congo v. Uganda).
- ICRC Commentary; [http://www.icrc.org/ihl.nsf/com/475-760004?](http://www.icrc.org/ihl.nsf/com/475-760004?OpenDocument) OpenDocument, No.4451 , 4476.
- Jennings Robert and Arthur Watts, (1992), **Oppenheim`s International Law**
- Le Mon Christopher, "Unilateral Intervention by Invitation in Civil War", **International Law and Politics** (2003) Vol: 35.
- Lumsden Eleanor,(2003)," **An Uneasy Peace: Multilateral Military Intervention in Civil Wars**",vol: 35 N.Y.U. J. INT'L L. & POL.
- Mullerson Rein," Sources of International Law: New Tendencies in Soviet Thinkings" **American Journal of International Law**,Vol: 83. (1989)
- Nowrot Karsten and Emily W.Schabacker ,(1998" ,**The Use of Force to Restore Democracy: International Legal Implications of The ECOWAS Intervention in Sierra Leone** ,"Am.U.Int'l Rev, vol: 14.
- Resolution A/RES/2131 (XX) and A/RES/2625 (XXV)
- Schachter Oscar,(1984),"International Law: The right of states to use Armed Forces"**Michigan Law Review**, vol:82.
- Simma Bruno,(1995.),**The Charter of The UN: A Commentary**, Oxford University Press
- The Draft Report of the 10th Commission) Institute de droit international, session de Santiago (2007)." Present Problems of the Use of Force in International Law", D.Sub-Group on Intervention by Invitation, Rapporteur: Gerhard Hafner.

- Weisburd Mark, (1997), **Use of Force: The Practice of States since Word War 11** Penn State Press.
- Wippman David, (1996), "Change and Continuity in Legal Justifications for Military Conflict" **Colum.Human Rights L. Rev.** vol:27.